

سالگی، ۴ تا کار را شروع کردم و شکست خوردم اما بهتر از این است که بگویم من اصلا شروع به هیچ کاری نکردم.

گفتید که کلی هم هزینه کردید و شکست خوردید، این تجربه چه بود؟

من قبل از اینکه اسنپ باکس و مشابیهش در شهرهای بزرگی مثل تهران راه بیفتد، یکی از اولین پیک‌های تحویل را در استان خودمان راه اندازی کرده بودم؛ البته در حد چند شهرستان. حتی تنها شرکتی بودی که وقتی پیک می‌خواست کار کند، نیاز نبود موتور بخرد، آن را از ما و با سود صفر درصد می‌گرفت. کاور سازمانی و لباس به پیک‌ها داده بودم. خط ۴ رقمی و ۵ رقمی گرفتیم و اپلیکیشن و امضای دیجیتال راه اندازی کردیم؛ اما آدم‌های اسنپ‌های بزرگ را در بیابورم و تخفیف‌های زیادی دادم اما به این موضوع توجه نکردم که من پشتیبانی قوی ندارم و نمی‌توانم مثل شرکت‌های بزرگ دوام بیابورم و شکست خوردم. اگر تجربه الانم را داشتم، به جرئت می‌گویم که شکست نمی‌خورم. این همان درس و تجربه هست.

در این مسیر زمانی بوده که شما به بن بست رسیده باشید و با دعا و توجه مشکلاتتان حل شده باشد؟

شاید خیلی‌ها اعتقاد نداشته باشند و بگویند که این‌ها اعتقادات سنتی و مذهبی است، اما نه یک بار و ده‌ها بار، بلکه همیشه این تجربه را داشتم. گاهی پروژه به ۹۹ درصد می‌رسد ولی به صد نمی‌رسد تا برای شما یک تلنگر باشد و من الان دلیلش را می‌فهمم؛ اعتقاد این است که اینها برای این است که آدم دچار غرور نشود. من یک پروژه داشتم که در آن، مسئولین رده بالا قرار بود آن طرف خیابان یک افتتاحیه انجام بدهند و بعد بیایند این طرف خیابان و افتتاحیه ما را انجام بدهند؛ تمام سیستم در عرض یک لحظه از کار افتاد! آن مسئول زبردستی هم اصلا داشت مرا تهدید می‌کرد که آبروی ما را بردی و چه و چه... شاید کسی باور نکند ولی در یک لحظه گفتم کجای کارم می‌لنگد و نکند به خاطر غرور است؟ سعی کردم ارتباط معنوی بگیرم و در همان لحظات با تغییر یک خط برنامه، همه معادلات عوض شده و مشکل برطرف شد.



بزند. آن یکی به این نتیجه می‌رسد که به جای هر سطل، دوتا با خودم بیابورم تا بشود دو دلار. آن دوست که دنبال خط لوله بوده، موقتا کار را تعطیل می‌کند و هر روز فقیرتر می‌شود و آتی که دو برابر کار می‌کرده، هرروز وضعش بهتر می‌شود و به آرزوهایش می‌رسد تا اینکه از توان می‌افتد و خسته می‌شود و دیگر زورش نمی‌رسد. آن دوستی که داشته خط لوله می‌زده، بعد از مدتی خط لوله اش راه می‌افتد و در عرض دو سال، به مسیری که دوستش در ده سال طی کرده، می‌رسد. واقعیت این است که کار استارت‌آپی یعنی هر روز تحقیر و ناامید شدن! اولش داری سختی می‌کشی و آخرش اگر به هدف نهایی برسی، خوشی است. این بهترین مثالی است که من برای بچه‌های منم و می‌گویم مسیر زندگی شما این است.

از دوران تحقیق و یادگیری و قبل از اینکه به این موفقیت‌ها برسید، تجربیات دیگری از پیروزی یا شکست دارید؟

من سه تا استارت‌آپ شکست خورده دارم؛ خیلی برایشان هزینه کردم و وقت گذاشتم ولی شکست خوردم؛ اما هر مرحله که می‌رفتم جلوتر، یک درس بزرگ از شکست‌هایم می‌گرفتم. به دانشجویهایم همیشه می‌گویم که من در سن ۲۰ تا ۳۰



”
شاید خیلی‌ها اعتقاد نداشته باشند و بگویند که این‌ها اعتقادات سنتی و مذهبی است، اما نه یک بار و ده‌ها بار، بلکه همیشه این تجربه را داشتم. گاهی پروژه به ۹۹ درصد می‌رسد ولی به صد نمی‌رسد تا برای شما یک تلنگر باشد